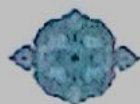


یک راه در امان ماندن هر چه بیشتر از حسادت حسودان این است که از ابتدا با افراد حسود رابطه‌ی دوستی نزدیک و برادرانه ایجاد نکنیم. حسود دوست خوبی نیست و بلکه به فرمایش علی علیه‌السلام: بد رفیقی است، حسود. **بئس الرفیقُ الحَسودُ.** (غرر الحکم: ص ۴۱۸) چنین رفیق بدی نداشته باشیم و البته نباشیم.



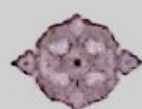
برای شناخت حسودان هم راه‌های مختلفی وجود دارد. امام صادق علیه‌السلام از قول لقمان به فرزندش سه علامت برای حسود برشمرد و فرمود: حسود را سه نشانه است: پشت سر غیبت می‌کند، در حضور تملق می‌گوید و از گرفتاری دیگران شاد می‌شود. **للحاسد ثلاثُ عَلاماتٍ: یغتابُ إذا غابَ، و یتَمَلَّقُ إذا شَهِدَ، و یسَمُّ بِالمُصِیْبَةِ.** (الخصال: ج ۱، ۱۲۱) سه علامت فوق را روی خود و اطرافیان تطبیق دهیم. [ورق بعد]

می توان<sup>میست</sup> حسد را با نگاه به نامحرم مقایسه کرد، با این توضیح که سه جور [یا سه سطح] نگاه به نامحرم وجود دارد:

اول اینکه شخص، به نامحرم نگاه می کند ولی بلافاصله متوجه زشتی کار خود می شود، چشم برمی دارد و استغفار می کند.

دوم اینکه به نامحرم نگاه می کند و هر چند می داند کار زشتی است به نگاه خود ادامه می دهد.

سوم اینکه شخص بعد از نگاه به نامحرم، با گفتار یا رفتار خود قصد تمتع بیشتر [و ایجاد مزاحمت] هم داشته باشد.



لوء استغاره

سه سطح حسادت هم شبیه همین است:

اول اینکه شخص یک لحظه از نعمت دیگران ناراحت شود ولی به خود نهیب بزند و از این میل قلبی خود متنفر باشد و سریعاً آن را تغییر دهد.

دوم اینکه از نعمت دیگران ناراحت شود ولی نسبت به حسادت خود نگاه منفی نداشته باشد و درصدد تغییر



و رفع آن هم نباشد. یعنی به حسادت قلبی خود ادامه دهد.

سوم اینکه علاوه بر حسادت و ناراحتی درونی، حرفی بزند و کاری کند که به شخص مورد نظر آسیبی برسد و نعمت مورد نظر از بین برود. [



X] سطح اول حسادت که ترکیبی است از احساس محرومیت (که چرا من این نعمت را ندارم) و غبطه (که کاش من هم آن را داشتم) و اصل حسد (که کاش او هم این نعمت را نداشت) مانند برقی در دل می‌جهد و جنبه‌ی اختیاری هم ندارد.

لذا می‌توان گفت: همان‌طور که خداوند بندگان را با خطا و نسیان و دیگر امور غیرارادی آزمایش می‌کند [ (که ۹ مورد مذکور در حدیث رفع نیز از همین امور غیرارادی است)؛ سطح مذکور و غیرارادی حسد هم وسیله‌ی آزمایش الهی است، حتی در مورد مؤمنین و انبیاء و اولیاء، که البته ایشان در عکس‌العمل ارادی خود، شاخه‌ی غبطه را تقویت می‌کنند که کاش ما هم از آن نعمت بهره‌مند می‌شدیم. اما کفار و منافقین، شاخه‌ی حسد را تقویت می‌کنند و آرزوی از بین رفتن نعمت دیگران را خواهند داشت. لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: مؤمن غبطه می‌خورد ولی حسد نمی‌ورزد و منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد. ان المؤمن یغبط ولا یحسد و المنافق یحسد ولا یغبط. (کافی، ج ۲، ص ۳۰۷) [



X] لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (تکاثر، ۸) یعنی حتماً و حتماً در روز قیامت نسبت به نعمت‌ها بازخواست می‌شوید. تا حالا فکر می‌کردیم نسبت به نعمت‌های خودمان مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیریم، اما شاید با تأکیدی که در آیه وجود دارد، نسبت به نعمت‌های اطرافیان هم بازخواست بشویم. یعنی در قیامت به ما بگویند که به دوست شما فلان نعمت را دادیم. لطفاً توضیح دهید که عکس‌العمل شما نسبت به آن نعمت چه بود؟! [

برای این سؤال پاسخ مناسبی تدارک بینیم. [


باس ما هم ...: ع

در میان افراد خانواده، بستگان و دوستان و ... نعمتی را بیشتر داریم و نعمتی را کمتر، سواد ما بیشتر است ولی وضع مالی ما خوب نیست، قد بلندی داریم، ولی از زیبایی و جمال بی بهره ایم و ...

خلاصه در یک زمینه جلوتر و در چند زمینه عقبتر از دیگران هستیم. این سنت قطعی خداوند در زندگی و وسیلهی آزمایش ماست. اما آنچه اهمیت دارد عکس العمل ما به این برتری‌ها می‌باشد.

اینکه چشم دیدن نعمت و برتری دیگران را نداشته باشیم، حسادت است که تا کنون مطالبی در باب زشتی آن خواندیم. که ان شاء الله از ما دور باشد. [

... ..

[ گاهی یک سری دارای ها، وِبَالَ  گردنه !

جالب است که وقتی قارون با خانه و گنج‌هایش در زمین فرو برده شد، همان مردم دنیا طلب هشیار شدند و گفتند: خدایا شکر که ما مثل قارون نبودیم! اگر خداوند بر ما منت نگذاشته بود، ما را هم در زمین فرو برده بود. لولا ان مَنْ اللّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا (قصص، ۸۲) ]





[ یک سؤال: تا وقتی که یوسف علیه السلام در چاه یا برده  
یا در زندان بود، هیچ. اما وقتی که یوسف عزیز مصر شد  
و مانعی هم وجود نداشت، چرا به دیدار پدر سوگوار و  
چشم‌انتظار خود یعقوب علیه السلام نرفت و حتی خبری  
از خود به او نداد؟ ] ورق بعد



برادران، برتری و محبوبیت یوسف را تحمل نکردند (یوسف، ۸)، اما خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند.

برادران، پیامبر خدا و پدر خود یعقوب علیه‌السلام را هم مقصر دانستند و او را گمراه خواندند (یوسف، ۸)، اما خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند.

برادران علیه یوسف توطئه کردند (یوسف، ۹)، اما خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند.

برادران سعی کردند یوسف را از بین ببرند (یوسف، ۱۵)، اما خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند.

برادران برای توجیه و سرپوش گذاشتن بر حسادت خود مرتکب خطاهای دیگر هم شدند (یوسف، ۹۱)، اما خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند.

هیچ یک از کارها و تلاش‌های برادران فایده‌ای نداشت زیرا خدا به یوسف برتری داده بود و برادران خطا می‌کردند و خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند. **إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ**  
**أَمْرِهِ (طلاق، ۳)**

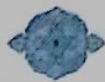


شاید اینکه در پایان این داستان، یوسف عزیز مصر شد؛ یعقوب به وصال یوسف رسید؛ چشم نابینای او شفا یافت؛ کلبه‌ی احزان گلستان شد و ... خیلی اهمیت نداشته باشد. از این اتفاق‌ها زیاد می‌افتد.

این داستان احسن القصص است و شاید بهتر باشد پایان خوب و مهم این داستان را در این نکته بدانیم که در نهایت خود برادران به این حقیقت رسیدند که خدا به یوسف برتری داده و به خطای خود اعتراف کردند:

**قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (یوسف، ۹۱)** و این اتفاق نادر و بسیار بزرگی است.

حالا معلوم می‌شود که وقتی یوسف عزیز مصر شد و مانعی هم وجود نداشت، چرا به دیدار پدر سوگوار و چشم‌انتظار خود یعقوب علیه‌السلام نرفت و حتی خبری از خود به او نداد. اگر یوسف راه می‌افتاد و به کنعان می‌رفت و یا خبر قدرت و مقام خود را به پدر و برادران می‌رساند، هرگز برادران به این حقیقت نمی‌رسیدند که خدا به یوسف برتری داده و به خطای خود اعتراف نمی‌کردند. هدایت برادران و پاک شدن قلب‌هایشان از آتش حسادت این قدر مهم است که به خاطر آن یوسف، دیدار پدر را به تعویق بیندازد.



از خدا بخواهیم این حقیقت را هر چه زودتر به ما بفهماند که عده‌ای را بر ما برتری داده است. با اعتراف به این حقیقت دست از بسیاری خطاهای خود بخواهیم داشت. اگر بنده‌ی خدا هستیم، این حقیقت را بپذیریم که خدا عده‌ای را بر ما برتری داده و به دنبال به دست آوردن آن برتری نباشیم.

وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ (نساء، ۳۲)  
آیا به اندازه‌ی برادران یوسف شجاعت و مردانگی داریم که برویم و جلوی شخص مورد حسادت خود اعتراف کنیم که: «بخدا سوگند که خداوند تو را بر ما برتری داده و ما تاکنون خطاکار بودیم.» (یوسف، ۹۱)

اگر این حقیقت را بفهمیم و اعتراف کنیم، داستان زندگی ما هم، احسن القصص خواهد شد ان شاء الله.





در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودیم. حضرت به طرفی اشاره کرد و فرمود بزودی مردی از این راه می آید که اهل بهشت است.

طولی نکشید که پیرمردی از راه رسید.

این جریان دو روز دیگر نیز تکرار شد و ما تعجب کردیم که این مرد کیست که پیامبر این چنین بهشتی بودن او را تضمین می کند.

عبدالله بن عمرو که هر سه روز در جلسه حاضر بود به ما گفت: من تحقیق می کنم بینم این پیرمرد کیست و چه عبادات خاصی دارد. ما هم او را تشویق کردیم که این کار را انجام دهد.

عبدالله بن عمرو نزد پیرمرد رفت و گفت من مشکلی دارم که چند روز نمی توانم به خانه ام بروم. آیا سه روز مرا به مهمانی می پذیری؟ پیرمرد پذیرفت و عبدالله به خانه ای او رفت تا تمام اعمال و عبادات او را تحت نظر داشته باشد. بعد از سه روز عبدالله بن عمرو آمد و مشتاقانه پای صحبت او نشستیم تا رمز و راز بهشتی بودن پیرمرد را بشنویم.

عبدالله گفت: من در این سه شبانه روز همواره ناظر کارهای او بودم ولی او هیچ عمل مخصوصی انجام نمی داد. حتی شب ها نیز تا صبح می خوابید و فقط برای نماز صبح بیدار می شد و من در این سه شب ندیدم که برای عبادت برخیزد.

بعد از سه شبانه روز تحمل نکردم و جریان را به خود پیرمرد گفتم که رسول خدا درباره ی تو چنین حرفی زد و من برای این مهمان تو شدم تا تو را بشناسم و از اعمال و عبادات تو آگاه شوم، ولی دیدم که عمل خاصی نداری. حقیقت چیست؟

پیرمرد گفت: جز آنچه دیدی، من عمل خاصی ندارم. عبدالله می گوید با تعجب از پیرمرد خدا حافظی کردم و به

راه افتادم. چند قدمی بیشتر نرفته بودم که پیرمرد مرا صدا زد و گفت: شاید فرمایش رسول خدا درباره‌ی من به این علت باشد که در دلم نسبت به هیچ مسلمانی بدخواهی ندارم و هرگز به کسی که خدا به او نعمتی داده، حسد نبرده‌ام. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۶)

بهشت رفتن چه آسان!



گاهی خیلی زحمت می‌کشیم که مردم ما را دوست داشته باشند. فکر می‌کنیم که مثلاً با انجام یک کار مهم و مشهور شدن، می‌شود. فکر می‌کنیم با پول خرج کردن و مهمانی برگزار کردن و هدیه دادن و ... می‌شود، ولی اگر ته دلمان دیگران را دوست نداشته باشیم و تمام خیر و خوبی‌ها را برای خودمان بخواهیم، این احساسات منفی، مثل امواج نامرئی تأثیر خود را خواهد گذاشت و تمام زحمات و ظاهرسازی‌هایمان را به هدر خواهد داد. اما اگر هیچ ظاهرسازی نکنیم ولی از آن طرف واقعاً مردم را دوست داشته باشیم و خیر و خوبی را برای آن‌ها هم بخواهیم و از نعمت‌هایی که دارند راضی باشیم و در یک کلام، حسادت‌ی به ایشان نداشته باشیم، گویا نوع دیگری از امواج از ما ساطع می‌شود و روی اطرافیان اثر خواهد کرد. [امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: هر که حسادت را رها کند، محبوب مردمان شود. مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ. (بحار الأنوار: ج ۷۴، ص ۲۳۸)]

بهشت ساختن چه آسان!



اگر این رابطه را قطعی بدانیم که دوست داشتن مردم و راضی بودن به نعمت و تنعم آن‌ها و ترک حسد و بدخواهی نسبت به آن‌ها موجب محبت ایشان می‌شود، از اینکه مردم و اطرافیان به ما محبتی ندارند می‌توان نتیجه گرفت که ...!



[سؤال: بین حسادت و بین نگاه حکومتی به دین، و بلکه موضوع انتظار موعود چه رابطه‌ای وجود دارد و چگونه می‌توان از این نگاه برای درمان حسادت سود برد؟]

امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که موسی بن عمران در حال مناجات و سخن گفتن با پروردگارش بود، مردی را زیر سایه عرش خداوند دید. عرض کرد: ای پروردگار من! این کیست که در سایه عرش توست؟ خدا فرمود: ای موسی! او از کسانی است که بر نعمت‌هایی که خدا به مردم داده است، حسادت نورزیده است. بَيْنَمَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَنَاجِي رَبَّهُ وَ يَكَلِّمُهُ إِذْ رَأَى رَجُلًا تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ أَظَلَّهُ عَرْشُكَ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى، هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَحْسُدِ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. (بحار الأنوار: ۲۵/۲۵۵/۷۰)



[دانش‌آموزی به دوستان و هم‌کلاسی‌های خود حسادت می‌کرد که چرا این یکی در امتحان ریاضی، نمره‌ی بیشتری آورد، و چرا آن یکی، کاردستی بهتری درست کرد و ... اما آخر ماه این دانش‌آموز همراه دیگر هم‌کلاسی‌های خود برای یک اردو انتخاب شدند. زیرا امتیاز دانش‌آموزان آن کلاس از دیگر کلاس‌ها بیشتر بود! آن دانش‌آموز متنبه شد و درس گرفت: موفقیت هم‌کلاسی‌ها موفقیت او هم هست.



درس بگیریم و ما هم به هم‌کیشان خود از شیعیان علی علیه‌السلام حسادت نکنیم. آن‌ها هر نعمتی داشته باشند، سرمایه‌ی مبارزه با دشمنان و موجب عزت و شوکت جامعه‌ی اسلامی است. این طور فکر کنیم که دوستان ما سربازان امام زمان علیه‌السلام هستند و اگر نعمت‌های مادی و معنوی ایشان هرچه بیشتر و بیشتر شود، به امتیاز شیعه افزوده می‌شود و مقدمه‌ای برای ظهور ان‌شاءالله.



خداوند فرموده است: تَعْدَادُ بَسِيْرٍ كَمِيٍّ اَزْ بِنْدِگَانِ مَنْ وَاقِعًا شَكَرْگَزَارِ هَسْتَنْد. وَ قَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِي الشُّكُوْر (سبأ، ۱۳) شاید علت این مطلب آن است که انسان‌ها حداکثر تلاش می‌کنند نسبت به نعمت‌های خودشان شاکر باشند، اما شاید عباد شُكُوْر نسبت به نعمت‌های دیگران هم شکرگزار هستند که اصلاً به فکر ما خطور نمی‌کند. اما این طور هم می‌توان فکر کرد که:

وضع مالی فلان همسایه خیلی خوب است. الهی شکر.

حافظه‌ی فلانی چقدر قوی است. الهی شکر.

دعای ندبه‌ی فلانی در هیچ جمعه‌ای ترک نمی‌شود. الهی شکر.

فلانی یک خانه‌ی خوب خریده، الهی شکر.

و ... [کاف] ← عکس‌ها برگرفته از [بِهْ بِهْ نَامَلَا قَا فِرَا - عَجَبٌ حَسَدٌ]

يَا مَنْ هُوَ اِلَهٌ كُلِّ شَيْءٍ



اگر آتش شهوتی، حسدی و ... غیرقابل کنترل شد، با آتش  
روضه‌ی حسینی خاموشش کنیم، وقتی داغ عزای حسینی  
دلمان را سوزاند و ناله‌ی ما بلند و اشکمان جاری شد، آن  
آتش‌های جهنمی خاموش می‌شود. به مبارکی قدم سید  
الشهدا علیه‌السلام که با عزاداری و گریه به دلمان وارد  
می‌شوند، آتش‌ها خاموش می‌شود.

گریم، امید و